
عصمت
پیامبر(ص) گرامی
جعفر سبحانی

بسم الله الرحمن الرحیم

عصمت پیامبر گرامی

نویسنده:

آیت الله العظمی جعفر سبحانی (دام ظله)

ناشر چاپی:

موسسه‌الامام‌الصادق (ع)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

عصمت پیامبر گرامی

مشخصات کتاب

جعفر سبحانی

نوع:مقاله

عنوان و شرح مسئولیت:عصمت پیامبر گرامی (ص) [منبع الکترونیکی]

توصیف ظاهری:۱ متن الکترونیکی: بایگانی HTML؛ داده های الکترونیکی (۱۶ بایگانی: 99.8KB)

موضوع:عصمت پیامبران

محمد (ص)، پیامبر اسلام

عصمت پیامبر گرامی (ص)

مقدمه

مصونیت و پیراستگی پیامبر از خلاف و خطا، بسان دیگر پیامبران دارای مراحل سه‌گانه است، و این مراحل عبارتنداز:۱- مصونیت مطلق (عمدی و سهوی) در تبلیغ شریعت.۲- عصمت از خلاف و گناه در رفتار و گفتار.۳- پیراستگی از خطا و لغزش در جریانهای عادی.

پیامبر اسلام و پیراستگی از گناه

گذشته از آیات فراوانی که بر عصمت همه پیامبران از گناه دلالت دارند، می‌توان از آیه ذیل مصونیت او را از گناه استفاده کرد:«و ان کادوا لیفتنونک عن الذی اوحینا الیک لتفتری علینا غیره و اذاً لا تخذوک خلیلاً»«آنان (مشرکان) نزدیک بود که با پیشنهاد خود، تو را از آنچه، به تو وحی کردیم، بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی در این هنگام تو را دوست خود بر می‌گزیدند».«و لولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلاً»«اگر به تو استواری نمی‌بخشیدیم، نزدیک بود که مقدار کمی به آنان متمایل گردی».«اذا لا ذقناک ضعف الحیوة وضعف الممات ثم لاتجد لک علینا نصیراً» (اسراء /۷۳-۷۵).«در این صورت دو برابر مجازات (مشرکین) در زندگی دنیا و دو برابر مجازات آنان در سرای دیگر را به تو می‌چشاندیم، آنگاه در برابر ما، یاوری پیدا نمی‌کردی».مفسران درباره علت نزول آیات، شأن نزولهای گوناگونی نقل کرده‌اند که بسیاری از آنها به خاطر مکی بودن آیات، صحیح و استوار نیست، تنها شأن نزولی که با زمان نزول آنها تطبیق می‌کند، همان است که ابی حفص «صائغ» از امام باقر (ع) نقل می‌کند که قریش به پیامبر پیشنهاد کردند که آنها خدای او را یک سال بپرستند مشروط بر این که پیامبر نیز بتان قریش را به همین اندازه پرستش نماید.اختلاف شأن نزولها در مفاد آیه تأثیری ندارد آنچه مهم است این است که در آیه «ولو لا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم» دقت کافی انجام دهیم و برای توضیح دلالت آیه نکاتی یادآور می‌شویم:۱- برخی از کوته نظران خواسته‌اند آیه را گواه بر عدم عصمت پیامبر بگیرند، در حالی که از نظر محققان آیه از دلائل نقلی عصمت او می‌باشد، و در حقیقت، باریک بینان و ژرف نگران از درختی که در نظر مخالفان تلخ است میوه شیرین چیده و خلاف مقصود آنان را استخراج کرده‌اند.۲- لازم است در تعیین فاعل فعل «کادوا» که ضمیر متصل «و ان کادوا لیفتنونک» از آن حاکی است، دقت کنیم ظاهر آیه نشان می‌دهد که مقصود از ضمیر «کادوا» همان مشرکان است و فاعل «لیفتنونک» نیز از آن حاکی می‌باشد، و روی هم رفته مفاد آیه این است: مشرکان نزدیک

شدند که او را بفریبند، و در این آیه سخنی از نزدیک شدن پیامبر (ص) به میان نیامده است.۳- آیه «ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئاً قلیلاً» از دو جمله که یکی شرط (ثبتناک» و دیگری جزا (لقد کدت ترکن) تشکیل یافته است و لفظ «لولا» در زبان عرب، معادل «اگر نبود» (یا اگر نه این بود) در زبان فارسی است در این صورت مفاد آیه این است اگر نه این بود که تو را ثابت قدم نگه داشتیم، نزدیک بود که به آنها متمایل شوی، ولی تثبیت الهی مانع از تحقق نزدیکی شد، نه تنها میل و انعطافی از تو سر نزد، بلکه به آن هم نزدیک نشدی.۴- این ثبیت الهی، جز تثبیت در مرحله فکر و اندیشه، آنگاه در مرحله عمل و رفتار چیزی نیست؛ یعنی لطف الهی آنچنان شامل حال او گردید که قرب به مشرکان و سازش با آنها درباره پرستش بتان آنها، نه در ذهن و اندیشه او جوانه زد و نه در خارج جامه عمل پوشید.و تثبیت به این معنی جز عصمت و «تسدید» پیامبران به وسیله روح القدس و غیره چیز دیگری نیست.۵- باید توجه داشت که این تثبیت به یک مورد و دو مورد اختصاص ندارد، بلکه پیوسته شامل حال او می‌باشد زیرا همان جهت که سبب شد خدا به پیامبر در این مورد خاص، استقامت قدم و استواری گام بخشد، در دیگر موارد نیز وجود دارد، و جهتی ندارد که در یک مورد او را تثبیت کند و در مراحل دیگر او را به خود واگذارد.۶- تثبیت الهی آنچنان نیست که عنان اختیار و آزادی را از کف برباید و دیگر، پیامبر تثبیت شده نتواند بر خلاف آن کاری صورت‌ندهد بلکه با این وضع می‌تواند یکی از دو طرف کار را برگزیند برای بیان این جهت در آیه سوم می‌فرماید:«اذا لا ذقناک ضعف الحیوة وضعف الممات ثم لا تجدلک علینا نصیراً»«در این موقع دو برابر عذاب (مشرکان) را در زندگی این جهان و جهان دیگر به تو می‌چشانیم، آنگاه در برابر ما یاوری پیدا نمی‌کردی».با توجه به این نکات روشن شد که نه تنها مفاد آیه در کام «عدلیه» که عصمت را حالت لازم در پیامبران می‌دانند، تلخ نیست، بلکه بسیار شیرین و نوید بخش است و آن این است که: خداوند پیامبر خود را به خود او واگذار نمی‌کند و در لغزشها و سراشیبی‌ها به او تثبیت و استواری می‌بخشد و او را از قرب و نزدیک شدن به گناه (تا چه رسد به خود آن) باز می‌دارد.و در حقیقت، جمله «ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن» بسان «ولولا فضل الله علیک و رحمته لهمت طائفهٔ ان یضلوک»(نساء /۱۱۳) است جز این که آیه مورد بحث مربوط به تثبیت در برابر گناه و آیه دوم مربوط به صیانت پیامبر از لغزشهای سهوی و غیر عمدی است و با صرف نظر از این تفاوت شیوه بیان و نحوه دلالت در همه‌یکسان است و هم اکنون در بحث بعد که پیرامون پیراستگی پیامبر از خطا است گفتگو می‌کنیم، و پیرامون آیه توضیح کافی خواهیم داد.

پیراستگی پیامبر از خطا و اشتباه

مصونیت پیامبر از خطا واشتباه در امور زندگی و جریانهای عادی از جمله مسائلی است که در علم کلام پیرامون آن بحث و گفتگو شده و اقوال فراوانی درباره آن به چشم می‌خورد، در این مورد، خرد برای حفظ «اعتماد مردم» به گفتار و رفتار پیامبر (ص) مصونیت را یک حالت لازم و شرط حتمی تلقی می‌کند:خطا و اشتباه در غیر تبلیغ دین به دو صورت متصور است:الف - خطا در انجام وظیفه مذهبی اعم از فردی مانند اشتباه در رکعات نماز و یا اجتماعی مانند کشتن فرد بی گناه.ب - اشتباه در امور روزانه زندگی.مسأله جلب اعتماد مردم که عامل مهم در پیشرفت مقاصد پیامبران است ایجاب می‌کند که پیامبران در قسمت عمل به وظائف مذهبی اعم از فردی و اجتماعی مصون از اشتباه باشند، زیرا اشتباه در این قسمت کم کم سبب می‌شود که مردم در تعالیم و گفته‌های آنان به دیده شک و تردید بنگرند و با خود چنین بیندیشند:«وقتی پیامبر در عمل به وظائف، اشتباه و خطا می‌کند، از کجا معلوم که در بیان تعالیم دچار اشتباه نشود؟».این اندیشه ایجاب می‌کند که پیامبران در کارهای عادی و جریانهای روزمره نیز از اشتباه و خطا مصون باشند، زیرا اشتباه در این مورد از اعتماد مردم می‌کاهد و سبب می‌شود که مردم به تعالیم او از دیده دیگری بنگرند.اشتباه نشود! ما نمی‌گوئیم اشتباه در امور زندگی ملازم با اشتباه در بیان وظائف و تعالیم است زیرا چه بسا ممکن است مردی از جانب خدا در قسمت دوم مصونیت داشته باشد ولی در امور عادی دچار خطا و لغزش گردد و تفکیک میان این دو کاملاً صحیح

و پابرجاست.این تفکیک برای دانشمندان کاملًا امکان‌پذیر است، ولی روی سخن در اینجا با افراد دیگر است که نمی‌توانند به این نوع از مسائل با دیده تفکیک بنگرند، بلکه همه را به یک چوب می‌رانند و وجود شک و تردید یا خطا و خلاف در زندگی روزمره خود، موجب جوانه زدن شک در دیگر امور مربوط به پیامبر می‌شود.خداوند برای پیشرفت مقاصد بعثت، باید پیامبران را با مصونیت و پیراستگی کامل مجهز سازد، تا از این جهت اعتماد صددرصد مردم را به آموزگاران وحی جلب نماید و در نتیجه هدف و مقصد بعثت که تربیت و گرایش مردم است جامعه عمل بپوشد.لذا امام ششم در روایتی می‌فرماید:«روح القدس تحمل النبوه و روح القدس لاینام ولا یغفل ولا یلهور ولا یسهو:روح القدس حامل نبوت است، او نمی‌خوابد و غفلت نمی‌کند و از او اشتباهی رخ نمی‌دهد» [۱] .تا اینجا با داوری خرد در مسأله تجویز خطا و سهو بر پیامبران آشنا شدیم اکنون وقت آن رسیده است که با منطق قرآن در این مورد نیز آشنا شویم، طبعاً منطق هر دو یکسان بوده و کوچک‌ترین اختلافی میان آن دو نخواهد بود.

قرآن و خطا و سهو پیامبران

از آیه زیر می‌توان مصونیت پیامبر الهی را از اشتباه و سهو استفاده کرد:«ولولا ـ فضل الله علیک و رحمته لهمت طائفهٔ منهم ان یضلوک و ما یضلون الا انفسهم و ما یضرونک من شیء و انزل الله علیک الکتاب و الحکمهٔ و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیماً» (نساء /۱۱۳).«اگر کرم و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم می‌گرفتند که تو را گمراه کنند، و آنان جز خویش کسی را گمراه نمی‌سازند(و در پرتو همین رحمت) هرگز ضرری به تو نمی‌رسانند، خدا آنچه را که تو نمی‌دانی به تو آموخت و کرم خدا در حق تو بزرگ است».مفسران در شأن نزول آیه، جریانهای مختلفی یاد کرده‌اند که نقل آنها مایه گستردگی سخن است؛ در اینجا ما یکی را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم:زره فردی از صحابه پیامبر به سرقت رفت صاحب آن به یک نفر از طائفه «بنی ابیرق» ظنین شد، سارق وقتی متوجه خطر شد، زره را به خانه یک نفر یهودی انداخت، و از قبیله خود خواست که نزد پیامبر بر پاکی او گواهی دهند و وجود زره را در خانه یهودی گواه بر برائت او گیرند، در این شرائط «سارق» تبرئه شد و یهودی متهم گردید، خدا پیامبر خود را از جریان آگاه ساخت و آیه یاد شده به ضمیمه آیه‌ای که یادآور می‌شویم، فرود آمد.خواه این شأن نزول صحیح باشد یا نباشد، بالأخره از مجموع شأن نزول‌هائی که در این مورد نقل شده است، استفاده می‌شود که پیامبر در آستانه داوری بر خلاف واقع (از روی خطا) قرار گرفته بود، و گروهی با صحنه سازی می‌خواستند پیامبر را فریب داده و ظواهر قضیه را به رخ پیامبر بکشند تا وی بر خلاف حق حکم نماید، ولی خداوند او را از خطا و اشتباه حفظ و صیانت نمود و آن این که پرده از چهره حقیقت برداشته و چیزی را که او نمی‌دانست به او آموخت و کرم خدا نسبت به پیامبر بزرگ است؛ اکنون باید ببینیم چگونه آیات مورد بحث بر مصونیت پیامبر (ص) از خطا گواهی می‌دهد.در آیه مورد بحث سه جمله باید مورد توجه قرار گیرد:الف: «و انزل الله علیک الکتاب و الحکمهٔ».ب: «و علمک ما لم تکن تعلم».ج: «و کان فضل الله علیک عظیماً».جمله نخست ناظر به مبانی داوری اوست و آن کتاب و سنت (حکمت) می‌باشد. آگاهی از این دو منبع وسیع تشریع، مایه مصونیت در احکام کلی الهی می‌گردد و در نتیجه پیامبر در تبیین احکام خدا هرگز دچار اشتباه و لغزش نمی‌گردد زیرا آنچه بشرتا روز رستاخیز به آن نیاز دارد در این دو منبع وارد شده است ولی روشن است که علم به قوانین کلی، مایه مصونیت از اشتباه در موضوعات، و جزئیات، و به اصطلاح در تطبیق آن کلیات بر موارد خود، نمی‌گردد بلکه برای مصونیت از اشتباه، به چیز دیگری نیاز دارد.در همان مورد شأن نزولی که پیامبر در آستانه داوری بر خلاف واقع قرار گرفته بود، و خداوند او را از لغزش حفظ کرد، او از تمام احکام کلی الهی آگاه بود – مع الوصف – علم به کلیات، موجب مصونیت او نگردید بلکه این علم به ضمیمه امر دیگر، به او مصونیت داد و این امر دوم همان است که در جمله دوم وارد شده است آنجا که می‌فرماید:«و علمک ما لم تکن تعلم: چیزی را که نمی‌دانستی به تو آموخت» این کدام علم است که پیامبر نمی‌دانست و خدا؛ به او آموخت؟ آیا علم به احکام کلی الهی است که در کتاب و سنت

آمـده است، یـا مقصود علم به واقعیات و خصوصـیات وقایع و جریانها است؟ شـکی نیست که احتمال نخست کاملاً بی‌اساس اسـت زیرا علم به کلیـات احکـام کلی در جمله پیشـین به روشـنی بیـان گردیـد، دیگر نیازی به تکرار و تأکیـد نیست و هیـچ کس احتمال نمی‌دهـد که پیامبر الهی، از احکام شـریعت خود بی‌اطلاع باشـد، تا زمینه تأکیـد فراهم گردد.مقصود از این جمله همان احتمال دوم است یعنی پرده از چهره واقعیات برداشت و او را در جریان توطئه برلغزانـدن پیامبر، و وارد آوردن تهمت بر یک بی گناه قرار داد و این همـان است که در آیه دیگری که در این رابطه نـازل گردیـده با جمله «بما اریک الله» بیان گردیـده است چنانکه می‌فرمایـد:«انا انزلنـا الیـک الکتـاب بالحق لتحکم بین الناس بما اریک الله ولا تکن للخائنین خصـیماً»در این آیه برای داوری پیامبر (ص)، دو اصـل بیان گردیـده است:۱- «انزلنـا الیـک الکتاب: کتاب را بر تو فرو فرسـتادیم».۲- «بمـا اریـک الله: به سـبب آنچه که به تـو ارائه نموده است».و «بـا» در کلمه «بمـا» به معنـای «سـببیت» است یعنی: خداونـد کتـاب را برای تو فرسـتاد تـا در سایه آن به ضـمیمه آنچه که از حقائق برای تو ارائه کرده است، داوری نمائی و هرگز نلغزی.بنابراین، پیامبر گرامی گذشته از علم به کتاب و سنت، با علم و آگاهی خاصـی مجهز است که از آن در دو آیه قبل گاهی با جمله «و عملک ما لم تکن تعلم» تعبیر آورده است.و گاهی آن را با جمله «بما اریـک الله» بیـان کرده است.برای این که تصـور نشود که این نوع مصونیت، مخصوص به یـک مورد یـا در خصوص داوری است و باب اشـتباه به روی پیامبر (ص) در موارد دیگر باز است، خداونـد در آیه مورد بحث جمله سوم را می‌آورد و می‌فرماید:«کان فضـل الله علیک عظیماً: کرم خـدا بر تو بسـیار بزرگ است».جایی که خداونـد چیزی را بزرگ بشـمارد، باید حساب آن را از چیزی که ما بزرگ می‌نمـائیم، جـدا کرد، فضـل و کرم بزرگ نشـانه آن اسـت کـه پیـامبر گرامی در مســیر زنـدگی در قضاوتهـا و داوریهـا، در معاشـرتها و برخوردها از خطا و لغزش مصون می‌باشد.خلاصه: به خاطر مصلحتی که در امر رسالت نهفته است و برای این که پیامبر اسوه و الگو و سـرمشق امت است، بایـد در مسیر زندگی به گونه‌ای باشد که امت درباره او احتمال اشـتباه و خطا ندهد تا در مسأله اطاعت از رفتار و گفتار او، دچار سرگردانی و دو دلی نباشد.

دلائل مخالفان

اشاره

مخالفـان عصـمت پیـامبر اسـلام در مرحله خلاـف و گنـاه و یـا مصونیت او از خطا و لغزش با یک رشـته آیات و احادیثی اسـتدلال کرده‌اند، و از این طریق اذهان ساده لوحان را نسـبت به اصل عصـمت مشوش ساخته‌اند، برای تکمیل مطلب باید مجموع دلائل آنان مورد بحث و بررسی قرار گیرد.نخست آیات را وارد بحث می‌کنیم آنگاه به توصیح پاره‌ای از روایات می‌پردازیم.

اگر از هوی و هوسهای آنان پیروی کنی...

خـدا پیامبر را با یک رشـته «قضایای شـرطیه» مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید:«ولئن اتبعت اهواءهم بعد الذی جاءک من العلم مالـک من الله من ولی ولا نصـیر» (بقره / ۱۲۰)«اگر از هوی و هوسـهای آنـان (اهـل کتاب) پس از آنکه آگاه شـدی پیروی کنی، از جانب خـدا برای تو، حامی و یاوری نیست».در همین سوره در آیه ۱۴۵ همین مضـمون نیز وارد شده جز این که در آخر آیه به جای «مالک من الله»... جمله «انک اذا لمن الظالمین» آمـده است و در سوره رعـد آیه ۳۷ آیه نخست بـدون کم و زیاد وارد شده جز این که به جای «ولا نصـیراً» کلمه «ولا واق» آمده است.این آیات و مشابه آنها که هم اکنون یادآور می‌شویم، کوچک‌ترین گواه بر نفی عصـمت نیست زیرا:این آیات به صورت قضـیه شـرطیه وارد شده و یک چنین قضایایی هرگز گواه بر تحقق شرط (پیروی از هوی و هوسـها) نیست، بلکه با پیراستگی کامل شخص نیز سازگار است.این گونه گزارشها به صورت قضایای شرطیه گواه بر آن نیست که

روزی طرفین آن محقق می گردد؛ خداونـد به پیامبر خود می گویـد:«ولئن شـئنا لنـذهبنّ بالّـذی اوحینا الیك ثم لا تجـدلك به علینا و کیلاً» (اسراء /۸۶)«اگربخـواهیم آنچه را که بر تو وحی کردیم از تو می گیریم و هرگز مـدافعی بر خود پیـدا نمی کنی».در حـالی که خدا از تعلق مشیت وی برگرفتن وحی از پیامبر به صورت قضیه شرطیه سخن می گوید، همگی می‌دانیم که چنین مشیتی هرگز انجام نخواهـد گرفت. بلکه خدا به وسـیله پیامبر (ص) خود، شـریعت خویش را تکمیل خواهد نمود.این گونه آیات که خدا پیامبر خود را به صورت قضـیه شـرطیه تهدیـد و توبیـخ می کنـد، بیش از آن است که در این منعکس گردد فقط دو آیه دیگر را متـذکر می‌شویم آنگـاه به بیان نکته این گونه خبرها می‌پردازیم.«ولقـد اوحی الیك والی الـذین من قبلك لئن اشـرکت لیحبطن عملك و لتکونن من الخاسرین» (زمر /۶۵).«بر تو و بر کسـانی که پیش از تو بودنـد وحی کردیم که اگر شـرك بورزی عملهـای نیـك تو حبـط و بی‌اثر می گردد و از زیانکـاران می‌باشـی».«ولو تقوّل علینـا بعض الاقاویـل لا ـ خـذنا منه بـالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احـد عنه حاجزین» (حاقه /۴۴-۴۷).«اگر او سـخن دروغی را به ما نسبت دهـد وی را با قـدرت می گیریم، و رگ حیات او را قطع می کنیم، و کسـی ازشـما مانع از این کار نمی‌شود».همه این اخبار و گزارشها که به صورت «اگر» وارد شده دلیل بر تحقق طرفین نمی گردد تا با مسأله عصـمت منافاتی داشـته باشـد. تنها سؤالی که در اینجا باقی است این است که هدف از طرح این گونه احکام شـرطی که هیچ گـاه عملی نمی گردد چه بـوده است در این جـا می‌تـوان از میـان نکـات متنوع به دو نکته اشـاره کرد:۱- این قضایـا نـاظر به طبیعت انسـانی پیـامبران است که صـدورگناه و خلاف را از آنان کاملاً ممکن می‌سازد، پیامبر طبیعت مافوق انسانی و بشـری ندارنـد که بر عصـیان و گناه قادر و توانا نباشـند بلکه از آن نظر که انسانند، بسان افراد دیگر در معرض لغزشـها و توبیخها می‌باشند و اگر مشمول عنایت الهی (عصـمت) نشوند، تحقق گناه از آنها کاملاً مترقب خواهد بود؛ این تنها عنایت ربانی است که با افاضه عصـمت، صدور گنـاه رابه صورت «محال عادی» در می‌آورد و بر آنها قـداست و طهارت می‌بخشـد.این بخش از آیات ناظر به جنبه‌های بشـری آنان می‌باشـد و در این قلمرو، عصـمت و مصونیتی مطرح نیست و اگر پیـامبران مصون و پیراسـته‌اند به خـاطر نیم دیگر از شخصـیت آنها است که آنـان را به صورت موجودی الهی در می‌آورد که هرگز از در مخالفت وارد نمی‌شونـد.۲- این آیات همگی جنبه «تربیتی» دارد و هـدف تعلیم دیگران است در قـالب خطـاب به پیـامبر گرامی، و این نوع خطابهـای حاد و تنـد نه تنها تعصب جاهلی و عناد و نادان را تحریك نمی کند بلکه او را به پذیرش این تعالیم تحریك و تشویق می‌نماید و با خود چنین می‌اندیشد جائی که پیامبر با آن عظمت در صورت صـدور خلاـف و گنـاه به توبیـخ و کیفر محکوم می‌شود، تکلیف من جاهـل روشن است.یکی از راههـای تربیت صحیح تفهیم حقیقت در ضـمن گفتگو درباره دیگران است و در این مورد در زبان عرب می گویند: «ایاك أعنی واسـمعی یا جارة» و در زبان فارسـی می گویند: «به در می گویم تا دیوار بشـنود!».کسانی این نوع خطابها را دستاویز اندیشه‌های کج خود قرار می‌دهند بـا الفبـای قرآن آشـنا نمی‌باشـند و از اصول تربیت صـحیح ناآگـاه هستند و بـا توجه به این اصـل، هر نوع تصور نـادرست، پیرامون عصـمت حضـرت رسول کاملاً برطرف می گردد.با توجه به این اصل، هدف بسـیاری از آیات که دسـتاویز برای نافیان عصمت شده اسـت روشـن می گردد و برای تکمیـل مطلب بخشـی از ایـن آیـات را می‌آوریـم:۱- مسـلمانان مـدتی به سوی بیت‌المقـدس نمـاز می گزاردنـد سپس روی مصـالحی دسـتور آمـد که به سوی کعبه نمـاز گزارنـد، در این موقع مسأله تغییر قبله جنجـالی میان یهود و منافقـان بر پـا کرد که آیات قرآن و احادیث از آن حـاکی است. قرآن با قاطعیت هر چه تمامتر بر ایرادهای نا آگاهان از علل تشـریع پاسـخ می گوید آنگاه رو به پیامبر می کند و می‌فرماید:«الحق من ربك فلا تکوین من الممترین (بقره /۱۴۷): حق، از برای پروردگار تو است؛ پس هیچ شـکی به دل راه مده!».قرآن مسأله الوهیت مسیح را ابطال می کند و تولد او را از مریم با کره، بسان آفرینش آدم از خاك می‌دانـد که هیـچ کـدام گواه بر «فرزنـد بودن» آنها نسبت به خـدا نیست آنگاه رو به پیامبر می کنـد و می‌فرماید:«الحق من ربك فلا تکن من الممترین (آل عمران /۶۰) فرمان و سخن خدا حق است، هرگز در این مورد شك و تردید به خود راه مده!»پیامبر که جهان غیب برای او به صورت شـهود در آمده و فرشـته وحی را دیده و سـخن او را شنیده و آیات خدا را در شب معراج مشاهده

کرده، هرگز شک و تردید به خود راه نمی‌دهد، هدف تذکر دیگران است که هرگز فریب سخنان پوچ دیگران را نخورند و خود را در آتش شک نسوزانند.۲- خداوند در مسأله قضاوت درباره فردی که تفصیل آن در دلائل عصمت پیامبر از خطا و لغزش گذشت پیامبر خود را چنین خطاب می‌کند:«ولا تجادل عن الذین یختانون انفسهم ان الله لا یحب من کان خوانا اثیماً» (نساء /۱۰۵ - ۱۰۷).«از آنها که به خود خیانت کرده‌اند دفاع مکن، خداوند افراد خیانت پیشه و گنهکار را دوست نمی‌دارد».«انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اریک الله ولا تکن للخائنین خصیماً»«کتاب را به حق بر تو فرستادیم تا میان مردم به آنچه که پروردگارت ارائه کرده داوری کنی، هرگز حامی افراد خائن مباش!»این نوع خطابها به خاطر هدایت گروهی است که رک گوئی را تحمل نمی‌کنند و زبان حال آنان این است که انتقاد خوب است اما از دیگران! از این جهت بهترین راه سخن گفتن با این طائفه، سخن گفتن طی «حدیث دیگران» است حدیث دیگران هر چه هم تلخ و زهرآگین باشد چون درباره دیگران است واکنش حاد و تندی نخواهد داشت.پیامبر در مسأله زره مسروقه، ناچار بود که طبق ظواهر داوری کند و هرگز نه از خائنی دفاع کرد و نه طرفدار خائنی بود، این ضوابط قضائی است که گاهی با واقع تطبیق نمی‌کند و در نتیجه حق پایمال می‌گردد لذا خداوند فوراً پیامبر را در جریان واقع قرار داد«بما اریک الله» و خطایی از او سر نزد!ولی خداوند برای سرکوبی گروهی که عالمانه به سود خائنی گواه داده بودند به پیامبر خود خطاب می‌کند تا آنان حساب خود را دانسته باشند.۳- خداوند در سوره اسراء فرمانهای حکیمانه‌ای دارد که ما از آنها به عنوان «منشور جاوید» یاد کردیم و این فرمانها با مضمون واحدی آغاز و پایان یافته است.آنجا که می‌فرماید:«لا تجعل مع الله الها آخر فتقعد مذموماً مخذولاً (اسراء /۲۲): با خدا، خدای دیگری قرار مده که مذموم و یاور می‌شوی».و در پایان «منشور» می‌فرماید: «ولا تجعل مع الله الها اخر فتلقی فی جهنم ملوما مدحورا (اسراء /۳۹): با خدا، خدای دیگری فراز مده که سرزنش و رانده شده در جهنم می‌افتی».تحلیل این نوع خطابها و دستورها در همگی یکی است و همگی ناظر به یکی و یا دو جهت است:۱- صدور هر نوع خلاف و گناه از فرد معصوم از آن نظر که انسان است کاملاً ممکن و مترقب می‌باشد و این نوع خطاب ناظربه این ویژگی است نه از آن نظر که او معصوم و پیراسته از گناه می‌باشد.۲- مورد خطاب در ظاهر، پیامبر است ولی مخاطب واقعی امت او است و این نوع سخن گفتن در میان تمام ملل جهان رائج است.با توجه به این دو بیان و با توجه به این که قسمتی از این آیات در این صفحات منعکس شده، نیاز به نقل آیات دیگر نیست.

هدف از طلب مغفرت‌ها چیست؟

قرآن در مواردی به پیامبر دستور می‌دهد که از خدا طلب مغفرت نماید، و در برخی از موارد کلمه «ذنب» را نیز بر آن اضافه می‌کند مثلاً در سوره نساء آیه ۱۰۶ می‌فرماید:«و استغفر الله ان الله کان غفوراً رحیماً: از خدا مغفرت بخواه، خدا بخشاینده و رحیم است».و در سوره غافر آیه ۵۵ می‌فرماید: «استغفر لذنبک و سبح بحمد ربک بالعشی والابکار: برای گناهت طلب مغفرت نما، و خدا را عصر گاهان و صبح گاهان باثنای او، تنزیه کن».و در سوره محمد (ص) فرمان می‌دهد که هم بر خود و هم افراد با ایمان طلب آمرزش کند آنجا که می‌فرماید:«فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات والله یعلم متقلبکم و مثویکم».«بدان خدایی جز او نیست و بر گناهت و افراد با ایمان از مرد و زن طلب مغفرت بنما خدا از کارها و حرکات و سکنات شما آگاه است».اکنون سؤال می‌شود چگونه دستور طلب مغفرت با عصمت پیامبر اکرم وفق می‌دهد؟پاسخ: آگاهی از مفاد این آیات با شناخت مسؤولیتهای پیامبران و این که شخصیتهای بزرگ، مسؤولیتهای خطیرتری دارند، و از این جهت چه بسا ممکن است عملی از نظر خرد، در محیطی جرم و گناه شمرده شود، در حالی که همان عمل نسبت به محیط دیگر دارای چنین حالتی نباشد، کاملا امکان‌پذیر است - و برای توضیح یادآور می‌شویم:دستورهای الهی در واجبات و محرمات منحصر نمی‌شود، بلکه در کنار واجبات، مستحبات و در کنار محرمات،مکروهات نیز وجود دارد، واجب شرعی چیزی است که باید انجام شود و ترک آن موجب مؤاخذه و استحقاق

عقاب دارد و حرام شرعی چیزی است که بایـد ترک شود وانجام آن موجب عـذاب است.اما مستحبات و مکروهات در عین اینکه ترک، انجام آن، کیفر و مؤاخـذه‌ای همراه نـدارد، ولی گـاهی شـرائط بـه گـونه‌ای می‌شـود کـه عقـل و خرد آن را فرض و لازم می‌شمارد. البته این سخن نه به این معنی است که مستحب، واجب و یا مکروه، حرام شرعی می گردند - زیرا حدود و احکام الهی هیـچ گـاه تغییر نمی‌پذیرنـد - بلکه هـدف این است که عقـل و خرد، با توجه به آن شرائط، انجام منـدوب و ترک مکروه را لازم و ضروری تلقی می کند، و آن را در نزد خود یک نوع واجب قلمداد می‌نماید و اگر شخصی در آن شرائط به ندای خرد گوش ندهد، در اصطلاح شرع«تارک اولی» و در نزد خرد، مذنب و گنهکار شمرده می‌شود؛ درست است که انجام مستحبات و ترک مکروهات، مایه جمال و آرایش رفتار و کردار است، و مخالفت با آنها پی آمـدی دربر نـدارد،ولی گاهی خرد با توجه به یک رشته شرایط از قبیل علم و آگاهی بیشتر به مقام آمر و فرمانده، و داشتن مسؤلیتهای خطیرتر، عمل به آنها را بسان عمل به فرائض و ترک محرمات، لازم می‌شمارد و در صورت مخالفت، خود را ملزم به اظهار پوزش و طلب غفران می‌داند.برای روشن شدن این حقیقت (که چه بسا رفتـاری در محیـط و شـرائطی خاص، کار خوب و یا لااقل بی عیب تلقی می گردد ولی همان کار در شـرائط دیگری عیب و مـذموم شمرده می‌شود) دو مثـال می‌آوریم:۱- زنـدگی یـک انسـان بیابانی را در نظر بگیریـد که از آداب معاشـرت فقط یک سری آداب بسـیط و ضـروری را می‌دانـد، چنین افرادی به حکم دور بـودن از تمـدن و سواد اعظم، از آداب و رسوم انسـانی دور می‌باشـند و به خـاطر همین دوری از تمـدن نمی‌تـوان انتظـار داشت که آداب و رسـوم انسـانی را کاملاًـ رعـایت کنـد در حـالی که از یـک انسـان شهرنشـین، و بزرگ شـده در سواد اعظم انتظـار دیگری است اگر او در رفتـار و کردار خود، ظرافت‌هـای اخلاـقی را رعایت نکنـد، کاملاًـ توبیـخ می‌شود و مورد نکوهش قرار می گیرد.در میـان شهرنشـینان، انتظـار از یک فرد درس خوانـده و تحصـیل کرده، غیر از انتظـار از افرادی عـادی و معمولی است همچنـانکه انتظـار از ساکنـان بخشـها و شـهرها غیر از انتظـار از ساکنان مراکز اسـتانها است. بنابراین کارهایی که افراد عادی انجام می‌دهنـد، اگر یک فرد فوق العاده آن را انجام داد، قبیح و زشت شـمرده می‌شود - ولذا - در محیطهای نظامی، یک لحظه تأخیر، یک سـخن خشن، یک حرکت نابجا، یک نگاه نامحسوس به چپ و راست، ذنب و گناه شمرده می‌شود و انضـباط نظـامی ایجـاب می‌کنـد که فرد بـا تمـام این ظرائف و دقـائق آشـنا گردد و به آنها عمل کنـد.بنابراین هر چه مقام بزرگتر، و مسؤلیتهـا بیشتر باشـد، تکـالیف افزایش یافته و الزامات بیشتر می‌شود.۲- حال عاشق دل بسـته‌ای را در نظر بگیریـد که با تمام ذرات وجود خود وابسته به معشوق است ولی غفلت او در مورد علاقه هر چه هم کم باشد - حتی اگر در آن لحظه به کارهای ضروری خود برسد - جرم و گناه شمرده می‌شود، زیرا ارزش عشق، به استمرار توجه، بسستگی دارد و غفلت از او و توجه به غیر، از ارزش آن می‌کاهـد و اگر چنین کرد، برای جبران، بایـد راه توبه را در پیش گیرد.بنابراین اشـتغال به کارهای ضـروری از خوردن و آشامیدن، هر چند، ذاتاً مطلوب و بدون اشکال است، ولی آنگاه که موجب انقطاع از معشوق و اشتغال به غیر او می‌شود، در قاموس عشق ذنب و گنـاه است! و لـذا افراد عاشق و یا مصـیبت زده از اکل و شـرب،اعراض نموده و به مقـدار بس ضـروری که حافظ رمق آنان است اکتفا می کننـد.با توجه به این مثالها می‌توان هدف از «اسـتغفارها» را به دست آورد، و مصداق «ذنب» را که به معنای گناه است، تحدید کرد.پیامبر گرامی به حکم آیات عصمت، از هر نوع مخالفت با قوانین الهی مصون و محفوظ می‌باشد، و هرگز واجبی را ترک نمی‌کنـد و یا حرامی را مرتکب نمی‌شود ولی وظائف عرفانی و اخلاقی او در دو مطلب (عمل به واجبات و ترک محرمات) خلاـصه نمی‌گردد و مقتضـای عرفـان و معرفت او نسبت به مقام ربوبی ایجاب می‌کنـد که در وجود او لحظه‌ای انقطاع رخ ندهـد و شایسته‌تر را بر شایسته مقدم بدارد، و آداب و شؤون مقام روبوبی را به نحو اکمل رعایت کند، هرگاه او به مقتضای عنصر بشری در موردی موفق به رعایت این وظایف عرفانی نشد و شایسته را بر شایسته‌تر، مقدم داشت و لحظه‌ای به غیر مقام ربوبی پرداخت و در او نوعی انقطاع رخ داد، یک چنین اعمالی در این شرائط در منطق عرفان جرم و گناهی محسوب می‌شود که استغفار و انابه لازم دارد، هر چند در منطق شـرع و با توجه به موازین کتاب و سـنت، جرم و گناه نیست.هرگاه شأن نزول برخی از این آیات و یا قرائنی که در

اطراف آنها وجود دارد، مورد دقت قرار گیرد، روشن می‌گردد که استغفار به خاطر یکی از این امور بوده که عرفان و معرفت فوق‌العاده نبوی ایجاب می‌کرد که او کار را به صورت دیگری انجام دهد. این همان است که در اصطلاح مفسران به آن «ترک اولی»می‌گویند.اگر پیامبر گرامی در این آیات، به طلب مغفرت مأمور گردید، و یا پیامبران دیگر شخصا به طلب مغفرت برخاسته و نوح و ابراهیم و موسی همگی گویندگان کلمه «اغفر» شدند همگی به همین معنی هستند مثلاً:حضرت نوح می‌گوید: «رب اغفرلی ولوالدی و لمن دخل بیتی مؤمنا» (نوح /۲۸): پرورگارا من و والدینم و آن کسی را که وارد خانه‌ام می‌شود بیامرز».حضرت ابراهیم می‌گوید: «ربنا اغفرلی ولوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب» (ابراهیم /۴۱):بارالها! من و والدینم و مومنان را، روزی که حساب برپا می‌شود، بیامرز».حضرت موسی می‌گوید: «خدایا من و برادرم را ببخش و ما را در رحمت خود وارد ساز».پیامبر گرامی می‌فرماید: «سمعنا و اطعنا غفرا نک ربنا و الیک المصیر: شنیدم و اطاعت نمودم، خدایا خواهان مغفرت تو هستیم و به سوی توست بازگشت».تمام این مغفرت‌ها، ناظر به جهتی است که بیان گردید، و هر انسانی هر چه هم از نظر کار و کوشش و سعی و تلاش برای کسب رضایت خدا در درجه استوار و بس ستوده‌ای باشد وقتی عمل و کار خود را با آن مقام می‌سنجد، کار خود را شایسته مقام ربوبی ندنسته و به قصور خود اعتراف می‌نماید و پیوسته می‌گوید: «ما عبدناک حق معرفتک».مسلم در صحیح خود از فردی به نام مزنی نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفرالله فی الیوم ماۀ مرۀ [۲] پرده‌هایی بر قلب من هجوم می‌آورد، و من هر روز صد مرتبه استغفار می‌کنم».مفسران حدیث در توضیح آن لطائفی را یاد کرده‌اند ک به حق ظریف و زیبا است. [۳] .باز پیامبر طبق نقل مسلم در صحیح خود فرمود: «یا ایها الناس توبوا الی الله فانی اتوب الی الله ماۀ مرۀ» ای مردم به سوی خدا باز گردید، و من هر روز صد مرتبه توبه می‌کنم».ما در گذشته در کتاب پرسشها و پاسخها این مطلب را به نوعی مطرح کرده و از آن پاسخ داده‌ایم برای تکمیل مطلب آن را به گونه‌ای در این جا می‌آوریم.آیا استغفار با معصوم بودن منافات دارد؟ با اینکه می‌دانیم پیامبر و امامان (ع) معصوم از گناه هستند و هیچ گاه از آنها گناه صادر نمی‌شود، در عین حال در برخی از دعاهایی که از آن بزرگواران رسیده است، دیده می‌شود که آنان در ظاهر اقرار به گناه خود کرده و از پیشگاه پروردگار، خواستار آمرزش گناهان خویش شده‌اند.مثلاً در دعای معروف «کمیل» علی (ع) به پیشگاه خدا عرض می‌کند:«اللهم اغفرلی الذنوب التی تهتک العصم.... اللهم اغفرلی الذنوب التی تحبس الدعاء... اللهم اغفرلی کل ذنب ادنبته و کل خطیئۀ اخطاتها».«بار خدایا آن گناهان مرا که رابطه‌ام را از تو قطع می‌کند ببخش بارالها هرگناه و خطائی که از من سر زده همه را بیامرز!...»آیا منظور آنها از این تعبیرات، تنها مردم بوده که طرز مکالمه با خدا و طریق طلب آمرزش را یاد بگیرند، و یا آنکه حقیقت دیگری در این نوع تعبیرات نهفته است؟پاسخ: دانشمندان اسلامی از دیر زمانی به این ایراد، توجه داشت و پاسخهای گوناگون به آن گفته‌اند که شاید روح همه آنها یک چیز باشد، و آن این است که گناه و معصیت، در اینگونه موارد، همه جنبه نسبی دارد، نه این که از قبیل گناهان مطلق و معمولی باشد.توضیح اینکه: در تمام امور اجتماعی، اخلاقی، علمی، تربیتی و دینی انتظاراتی که از افراد مختلف می رود همه یکسان نیست.ما از میان صدها مثالی که ممکن است برای روشن شدن این مطلب آورد، تنها به نمونه زیر اکتفا می‌نمائیم:هنگامی که عده‌ای برای انجام یک خدمت اجتماعی پیشقدم می‌شوند، و تصمیم می‌گیرند مثلاً یک بیمارستان برای مستمندان بسازند، اگر یک کارگر و فرد معمولی که درآمدش برای مخارج خودش کافی نیست، مبلغ مختصری به این کار کمک کند، بسیار شایان تقدیر است، اما اگر همین مبلغ را یک فرد بسیار ثروتمند و پولدار بدهد، نه تنهاشایان تقدیر نیست، بلکه یک نوع نفرت و ناراحتی و انزجار نیز ایجاد می کند.یعنی: همان چیزی که نسبت به یک فرد، خدمت قابل تحسینی محسوب می شد، از یک فرد دیگر، کارناپسندی شمرده می شود با آنکه ازنظر قانونی چنین شخصی به هیچ وجه مرتکب حرام و خلافی نشده است.دلیل این موضوع، همان طوری که در بالا ـ تذکر داده شد، این است که انتظاراتی که از هر کس می رود، بسته به امکانات او است یعنی: عقل او، دانش او، ایمان او، و بالاخره قدرت و توانائی او است.ای بسا کاری که انجام آن از یکنفر، عین ادب، خدمت، محبت و عبادت،

شمرده می‌شود، اما از فرد دیگری عین بی ادبی، خیانت، خلاف صمیمت، و کوتاهی دربندگی و اطاعت محسوب می گردد.اکنون با توجه به این حقیقت، موقعیت پیامبران و امامان را در نظر بگیریم و اعمال آنها را با آن موقعیت فوق‌العاده عظیم مقایسه نمائیم.آنها مستقیماً با مبدأ جهان هستی مربوط می‌باشند و شعاع علم و دانش بی‌پایان، بر دلهای آنها می‌تابد، حقایق بسیاری بر آنها آشکار است که از دگران مخفی است، علم و ایمان و تقوای آنها در عالیترین درجه قرار دارد، خلاصه آنها به اندازه‌ای به خدا نزدیکند که یک لحظه سلب توجه از خداوند برای آنها لغزش محسوب می‌شود. بنابراین جای تعجب نیست که افعالی که برای دیگران مباح یا مکروه شمرده می‌شود، برای آنها «گناه» نامیده شود.گناهانی که در آیات و سخنان پیشوایان بزرگ دینی، به آنها نسبت داده شده، و یا خود در مقام طلب آمرزش از آنها بر آمده‌اند، همه از این قبیل است یعنی: مقام و موقعیت معنوی آنها، علم و دانش و ایمان آنها، آن قدر برجسته است که یک غفلت جزئی، در یک کار ساده معمولی که باید توجه خاص و همیشگی به خداوند داشته باشند «گناه» شمرده شده است و جمله معروف «حسنات الابرار سیئات المقربین» [۴] نیز ناظر به همین حقیقت است.فیلسوف عالی قدر شیعه، خواجه نصیرالدین طوسی نیز در یکی از کتابهای خود پاسخ فوق را این طور توضیح می‌دهد:«هرگاه کسی مرتکب کار حرامی شود، و یا امر واجبی را ترک کند، معصیتکار است و باید توبه کند، این نوع گناه و توبه مربوط به افراد عادی و معمولی است. ولی مستحب را ترک کند و کارهای مکروه را بجا آورد، این نیز نوعی گناه شمرده می‌شود و باید از آن توبه نماید، این نوع گناه و توبه مربوط به افرادی است که از گناه قسم اول معصومند.گناهانی که در قرآن و روایات به برخی از انبیاء گذشته مانند: آدم، موسی، یونس... نسبت داده شده از این نوع گناهان است نه از نوع اول، و هرگاه کسی التفات به غیر خدا پیدا کند و با اشتغال به امور دنیا از توجه به خدا آنی غافل شود این نیز برای اهل حقیقت، نوعی گناه به شمار می‌آید و بایستی از آن توبه کند و از خدا برای آن طلب آمرزش نماید.پیامبر اسلام (ص) و پیشوایان دین ما که در دعاها اقرار به گناهان خود کرده و ازخدا آمرزش و بخشش خواسته‌اند، گناهان آنان، از این نوع گناهان است، نه از نوع اول و دوم. [۵] .بد نیست برای تکمیل این پاسخ، موضوعی را که دانشمند بزرگوار شیعه، مرحوم «علی بن عیسی اربلی» در جلد سوم کتاب نفیس «کشف الغمه فی معرفهٔ الائمه» ضمن بیان تاریخ زندگانی حضرت موسی بن جعفر (ع) نوشته در اینجا نقل نمائیم:او می نویسد: امام هفتم، دعائی دارد که آن را هنگام سجده شکر می‌خوانده و در آن اقرار به انواع گناه کرده و از خدا پوزش خواسته است. [۶] .من هنگامی که آن دعا را دیدم در فهم معنای آن، زیاد فکر کردم و با خود گفتم چگونه از کسی که شیعه عقیده به عصمت او دارد اینگونه کلماتی که اقرار به انواع گناهان است صادر می‌شود؟ هر چند که فکر کردم فکرم به جایی‌نرسید تا روزی فرصتی دست داد و بارضی الدین ابی الحسن علی بن موسی بن طاووس در یکجا بودیم، این مشکل را از او پرسیدم او فرمود:«مؤید الدین علقمی وزیر، همین سؤال را چندی پیش از من کرد، و من در جواب او گفتم، این نوع دعاها برای تعلیم مردم بوده است».من بعد از این پاسخ، کمی فکر کردم و با خود گفتم: آخر، این دعا را حضرت موسی بن جعفر (ع) در سجده‌های نیمه شب خود می‌خواند و در آن ساعتها کسی کنارش نبوده تا منظورش تعلیم آنها باشد؟مدتی از این واقعه گذشت، روزی «مؤید الدین محمد بن علقمی وزیر» همین سؤال را از من کرد، و من همان پاسخ اول و ایرادی را که به آن داشتم، به او گفتم، آنگاه اضافه کردم که شاید معنای صحیح این دعا جز این نباشد که حضرت آن را از باب تواضع و فروتنی نسبت به پروردگار عرضه داشته باشد.ولی بیان «ابن طاووس» مشکل من را حل نکرد و این عقده همچنان در دلم ماند، تا معظم له دارفانی را بدرود گفت، پس از گذشت روزگار درازی از توجهات امام موسی بن جعفر (ع) مشکلم حل شد، و پاسخ صحیح آن را یافتم که اینک برای شما می‌نویسم:اوقات پیامبران و ائمه (ع) مشغول به ذکر خدا است، و دلهای آنها بسته به جهان بالا ـ است، آنه همیشه، همچنانکه معصوم فرموده‌است: خدا را آنچنان عبادت کن مثل اینکه تو او را می‌بینی، که اگر تو او را نبینی، او تو را می‌بیند، مراقب این حقیقتند.آنها همیشه متوجه او و به تمام معنی رو به سوی او دارند، که هرگاه لحظه‌ای از این حالت غافل شوند، و کارهای مباحی از قبیل خوردن و آشامیدن آنها را از این حالت توجه باز دارد آنها همین مقدار غفلت را برای

خود گناه و خطا می‌دانند، و از خدا طلب آمرزش می‌نمایند.و گفته پیامبر اسلام که فرمود: «انه لیغان علی قلبی و انی استغفر بالنهار سبعین مرهٔ» و جمله معروف «حسنات الابرار سیئات المقربین» و نظایر اینها اشاره به همین واقعیت است که ما توضیح دادیم» [۷] .

عفو خدا چگونه با عصمت سازگار است؟

سؤال: آیه چهل و سه سوره توبه دلالت دارد بر این که گروهی از منافقان نزد پیامبر آمدند و با طرح عذرهای گوناگون اجازه خواستند که در جنگ تبوک شرکت نکنند، و پیامبر نیز عذر آنان را به ظاهر پذیرفت و اجازه داد.در این موقع وحی قرآن، پیامبر را چنین مورد خطاب قرار داد:«عفا الله عنک لم اذنت لهم حتی یتبین لک الذین صدقوا و تعلم الکاذبین» (توبه /۴۳)«خدا تو را ببخشد! چرا به آنها اجازه دادی؟ پیش از آنکه راستگویان را از دروغگویان بشناسی؟»محل پرسش در آیه دو مورد است:الف: «عفا الله عنک» و عفو با عصمت سازگار نیست.ب: «لم اذنت لهم» که لحن توبیخ و عتاب دارد.پاسخ: درباره پرسش نخست یادآور می شویم که جمله «عفا الله عنک» را می‌توان به دو نحو معنی کرد و هر دو معنی مطابق قانون زبان عربی است ولی باید دید قرینه، کدام یک از دو معنی را معین می کند:۱- جمله خبری باشد: به معنی اخبار از تحقق عفو در گذشته یعنی خدا تو را بخشید چنانکه می گوئیم «نصر زید عمراً: زید عمرو را کمک کرد».۲- جمله خبری باشد اما نه به معنی اخبار از گذشته بلکه به معنای انشاء عفو و درخواست آن از خدا، یعنی خدا تو را ببخشد؛ مانند «ایدک الله» خدا تو را کمک کند».بنا به معنی اول، جمله، جمله خبری است و هدف از آن گزارش از تحقق مفاد آن است در این صورت در نظر برخی سخن تلویحاً دلالت می کند که از مخاطب رفتاری سر زده بود که مشمول عفو الهی شد.ولی این نظر کاملاً بی‌پایه است زیرا هر انسانی هر چه هم از نظر قداست و طهارت در درجه عالی و برتر باشد، در مقام سنجش و نسبت، خود را بی‌نیاز از عفو الهی نمی‌داند و «آنان که غنی‌ترند محتاج‌ترند» و «هر که بامش بیش برفش بیشتر» و عارفان الهی و مقربان درگاه حق، وقتی به عظمت مسؤولیت خود و بزرگی مقام ربوبی می‌نگرند به قصور و نامرغوبی اعمال خود پی برده و بی اختیار به تضرع در می‌آیند و می گویند: «ما عبدناک حق عبادتک: ما تو را آن طور که شایسته است عبادت نکردیم».اگرمعصیت بندگان عادی نیاز به درخواست عفو الهی دارد ترک اولای معصومان و انجام برخی از مباحات عارفان در شرائط خاص، بی‌نیاز از عفو نیست.بنا بر احتمال دوم، جمله به ظاهر، جمله خبری است اما در باطن، انشاء و دعاء و درخواست عفو الهی و رحمت اوست یعنی خدا تو را ببخشد، و یا تو را رحمت کند. یک چنین درخواستها درباره هیچ فردی دلیل بر صدور خلاف و گناه از او نیست تا چه رسد به نبی گرامی، زیرا:چنین درخواستی در مقام احترام و تکریم و توقیر و بزرگداشت افراد به کار می‌رود و هرگز ملازم با صدور معصیت و گناه از طرف نمی‌باشد و لذا اگر ما به کسی بگوئیم: «غفر الله لک» حتما مفاد آن این نیست که آن شخص دچار گناه بوده و هم اکنون مذنب و گنهکار است و باید در حق او چنین دعائی کرد.با این بیان روشن گردید که آیه بنا بر هر دو احتمال گواه بر صدور گناه و خلاف نیست و ظاهر آیه این است که این جمله جمله انشائی و دعا است آن هم به منظور تکریم پیامبر گرامی پاسخ مورد دوم نیز واضح است زیرا درست است که لحن آیه لحن اعتراض است: ولی اعتراض بر چه؟! اعتراض بر ترک اولی و افضل است نه بر انجام حرام، گواه ما تعلیلی است. که پس از این جمله آمده.توضیح اینکه: گروه منافق که ازپیامبر اجازه گرفتند که در جهاد تبوک شرکت نکنند و پیامبر نیز اجازه داد، دارای دو ویژگی بودند:الف: آنان خواه پیامبر اجازه می‌داد، یا اجازه نمی‌داد هرگز در جهاد شرکت نمی کردند، و استجازه آنان جز ظاهر سازی و حفظ حریم چیز دیگری نبود آیه یاد شده در زیر (علاوه بر جمله «و تعلم الکاذبین» در خود آیه مورد بحث) بر این مطلب گواهی می‌دهد.«و لو ارادوا الخروج لأ عدواله عدهٔ ولکن کره الله انبعاثهم فثبطهم و قیل اقعدوا مع القاعدین» (توبه /۴۶)«اگر آنان راست می گفتند و بنای رفتن به میدان جهاد داشتند، وسیله‌ای برای آن فراهم می‌ساختند، ولی خدا حرکت آنها را مکروه داشت و از شرکت در جهاد بازشان داشت و به آنان گفته شد با قاعدین (مانند افراد کودک و پیر و بیمار) بنشینید».آیه به روشنی می‌رساند که آنان در فکر

شرکت در جهاد نبودند و اصلا چنین تصمیمی نداشتند، در این صورت، استجازه چنین گروهی جز به خاطر حفظ ظاهر و به اصطلاح رد گم کردن چیز دیگری نبوده است.ب: این گروه بر فرض شرکت در جهاد نه تنها گرهی ازکار نمی‌گشودند، بلکه جز اضطراب و تردید چیزی نمی‌افزودند چنانکه می‌فرماید:«لو خرجوا فیکم مازادوکم الا خبالا و لأ وضعوا خلا لکم یبغونکم الفقتنهٔ و فیکم سماعون لهم و الله علیم بالظالمین» (توبه /۴۷).«اگر همراه شما خارج می‌شدند، جز شک و تردید نمی‌افزودند و در میان شما به فتنه انگیزی می‌پرداختند و در میان شما افراد دهن بین است که پذیرای سخنان آنها هستند و خدا از ظالمان آگاه است».بنابراین، پذیرفتن استجازه گروهی که یا قصد شرکت در جهاد نداشتند و بر فرض شرکت جز ضرر چیزی نصیب اسلام و مسلمانان نمی‌کردند، مصلحتی را تقویت نمی‌کند، تنها چیزی که با پذیرفتن استجازه آنان فوت شد، مصلحت شخصی خود پیامبر بود، که اگر اجازه نمی‌داد و آنها شرکت نمی‌کردند، سرانجام مشت دروغین آنها باز می‌شد و او و مسلمانان به ماهیت آنها زودتر پی می‌بردند چنانکه می‌فرماید:«لم اذنت لهم حتی یتبین لک الذین صدقوا و تعلم الکاذبین چرا اذن دادی (بهتر بود اذن ندهی) تا مؤمنان راستگو را از دروغگویان، به روشنی بشناسی» و تقویت یک چنین مصلح با توجه به آن دو ویژگی و سوگندهای فراوانی که منافقان می‌خوردند، جز ترک اولی، چیز دیگری نمی‌توانند باشد.بلکه می‌توان گفت در این مورد حتی ترک اولائی نیز صورت نپذیرفته است و آیه هدف دیگری را تعقیب می‌کند و آن اظهار ملاطفت و مهربانی به رسول گرامی است؛ گوئی آیه می‌خواهد بگوید: ای پیامبر خدا؛ چرا تا این حد انعطاف و نرمش نشان دادی و در حجب و حیا و فروتنی و به آنها اذن دادی و سرانجام نگذاشتی ماهیت کثیف دشمنانت بر تو آشکار گردد و دوست و دشمن خود را از هم بازشناسی؟هدف از این خطابهای تند بیان ماهیت منافقان دروغگو است ولی در لباس عتاب به عزیزترین افراد که به حکم عواطف بی پایان، مانع از رسوا شدن دشمن خود گردد. البته لطائف این نوع سخن گفتن را کسی می‌فهمد که از شیوه سخن گفتن شخص بزرگ با فرد عزیز آگاه باشد.در اینجا ذکر این نکته را لازم می‌دانیم: درست است که پیامبر از این طریق از شناسائی دشمن خود محروم گردید اما او از دو راه دیگری می‌توانست منافقان را از مؤمنان راستگویان را ازدروغگویان تمیز دهد:الف: طرز سخن گفتن: لحن سخن گفتن منافق کاملاً با یک فرد مؤمن مخلص تفاوت داشت و از این طریق پیامبر (ص) می‌توانست آنان را بشناسد چنانکه می‌فرماید:«ولو نشاء لارینا کهم فلعرفتهم بسیماهم و لتعرفنهم فی لحن القول و الله یعلم اعمالکم» (محمد /۳۰)«اگر بخواهیم آنان را نشان تو می‌دهیم تا آنان را با قیافه‌های خود بشناسی، البته آنها را از طرز سخن گفتن می‌شناسی، خدا از کارهای شما آگاه است».ب: از طریق آگاهی سوم، یعنی علم غیب که نه علم حس است و نه عقلی و این حقیقت در آیه یاد شده وارد شده است:«ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب ولکن الله یجتبی من رسله من یشاء» (آل عمران /۱۷۹).«ممکن نیست که خدا افراد با ایمان را به آن صورتی که هم اکنون هستند واگذارد، تا ناپاک را از پاک جدا سازد، ممکن نیست خدا شما را به اسرار پنهانی مطلح کند، ولی آن دست از رسولان را که بخواهد بر این اسرار آگاه می‌سازد».این آیه با در نظر گرفتن آغاز و پایان آن می‌رساند که خداوند رسولان خود را از حقیت این دو گروه (منافق و مؤمن) از طریق علم غیب آگاه می‌سازد، بنابراین اگر پیامبر از این طریق، محروم از شناسائی گشت و به شناسائی آنان موفق نشد، ولی از دور راه دیگر، آنها را می‌شناسد، تنها چیزی که از دست رفت و قابل جبران نبود، این بود که افراد با ایمان از شناسائی آنها محروم شدند و این چیزی نیست که آن را بتوان گناه نامید.

مقصود از بخشیدن ذنب پیامبر چیست؟

سؤال: اگر پیامبران خدا و بالأخص پیامبر گرامی ما از هر خلاف و گناهی پیراسته‌اند، پس مقصود از «مغفرت ذنب» پیامبر بزرگوار ما که در آغاز سوره «الفتح» آمده است، چیست؟پاسخ: بزرگ‌ترین دستاویز مخالفان عصمت نسبت به رسول گرامی (ص) همین

آیه است که خدا در آن از مغفرت «ذنب» پیامبر خبر می‌دهد آن هم، اعم از ذنب متقدم و متأخر آنجا که می‌فرماید:«انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفرلک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخرویتم نعمته علیک و یهدیک صراطاً مستقیماً و ینصرک الله نصراً عزیزاً» (فتح /۱-۳).«ما پیروزی آشکاری را نصیب تو کردیم، تا خدا گناهان متقدم و متأخر تو را بیامرزد، و نعمت خود را درباره تو تمام سازد، و تو را به راه راست هدایت نماید و تو را با نصرت قدرتمندی کمک کند».ولی اگر در مجموع آیات سه گانه دقت کافی به عمل آید، روشن می‌شود که مقصود چیز دیگری است و به ذنب شرعی - که کتاب و سنت آن را ذنب می‌داند و برای آن کیفر تعیین می‌نماید - ارتباطی ندارد و برای توضیح این قسمت نکاتی را یادآور می‌شویم و توجه به این نکات هدف آیه را روشن می‌سازد.۱- مقصود از این فتح چیست؟درباره این فتح در میان مفسران سه احتمال وجود دارد:۱- فتح مکه. ۲- فتح خیبر. ۳- صلح حدیبیه.دو احتمال نخست با سیاق آیات سازگار نیست زیرا متون آیات سوره چنانکه بعداً خواهیم گفت، ناظر به صلح حدیبیه می‌باشد.به خاطر وجود چنین دشواری در این دو احتمال، برخی بر آن شدند که بگویند آیه به معنی گزارش از تحقق پیروزی در گذشته نیست، بلکه مقصود گزارش از تقدیر و قضای الهی است که در آینده چنین فتحی انجام خواهد گرفت و معنای «انا فتحنا»، «انا قضینا الفتح» است یعنی چنین پیروزی و فتحی را مقدر ساختیم.مشکلی که در احتمال سوم وجود دارد این است که آیه از «فتح» و پیروزی سخن می گوید و صلح حدیبیه، سازش بود، نه پیروزی.ولی این اشکال کاملاً قابل دفع است زیرا:درست است که صلح حدیبیه به ظاهر صلح و سازش بود نه پیروزی و غلبه بر دشمن، اما همین صلح به اندازه‌ای سود به حال اسلام داشت که فتح خیبر و مکه را باید یکی از ثمرات آن شمرد و ما نتائج چشمگیر این پیمان را در کتاب «فروغ ابدیت» به صورت گسترده نوشته‌ایم علاقمندان به آنجا مراجعه کنند در هر حال احتمال سوم از دو احتمال نخست روشن‌تر است و این احتمال را دو مطلب تأیید می کند:الف: آیاتی در خود سوره گواهی می‌دهند که مقصود از آن صلح حدیبیه است مانند:۱- «لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة» (فتح /۱۸).«خداوند آنگاه از مؤمنان خشنود شد که زیر درخت با تو بیعت می کردند» و این بیعت در صلح حدیبیه انجام گرفت.۲- «و هو الذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم ببطن مکة من بعد ان اظفر کم علیهم و کان الله بما تعملون بصیراً» (فتح /۲۴).«او است که دست آنان را از شما و دست شما را از آنان در سرزمین مکه باز داشت، پس از آن که شما را بر آنها پیروز کرد، خدا به آنچه که انجام می‌دهید، بینا است».مفسران می‌نویسد: هنگامی که پیامبر (ص) در صلح حدیبیه در سرزمین «تنعیم» فرود آمد، ناگهان هشتاد یا سی جوان مسلح قرشی از طریق کوه ظاهر شدند و هدف آنان ترور پیامبر (ص) و کشتن یاران او بود، ولی بر اثر دعای پیامبر (ص) کاری صورت ندادند و همگی اسیر شدند. [۸] .۳- روشن‌تر اینکه در ذیل آیه بیست و هفتم پس از بیان سرگذشت حدیبیه جمله «فجعل من دون ذلک فتحا قریبا» آمده است و معنی آن این است که در کنار این «فتح مبین» فتح نزدیکی قرار داده است که همان فتح مکه است از این جمله معلوم می‌شود که «فتح مبین» غیر از «فتح قریب» است، مقصود از «فتح قریب» حتماً فتح مکه می‌باشد.ب: واحدی در «اسباب النزول» خود که مرجع نسبتاً موثقی برای شأن نزول آیات است روایاتی نقل می کند که همگی حاکی از آن است که شان نزول آیات صلح حدیبیه است.روایاتی که محدثان شیعه نقل کرده‌اند مختلف است علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود [۹] فتح را مربوط به فتح حدیبیه می‌داند، ولی صدوق در کتاب «عیون اخبارالرضا» و ابن طاووس در کتاب «سعد السعود» بنا به روایتی آن را مربوط به فتح مکه می‌داند و اگر روایت صدوق از نظر سند بی اشکال باشد، باید روایت دوم را پذیرفت.در حال خواه مقصود صلح حدیبیه باشد، یا فتح مکه این اختلاف تأثیری در هدفی که ما آن را تعقیب می کنیم، ندارد.۲- مقصود از «ذنب» چیست؟«ذنب - بر وزن بند - به معنی جرم است که در فارسی آن را گناه می‌نامند ابن فارس در المقایس می گوید: «ذنب» به معنی جرم و ذنب - بر وزن طلب - به معنی دم حیوان، و گاهی در معنای «حظ» و «نصیب» به کار می‌رود. [۱۰] .ابن منظور می گوید: ذنب به معنی اثم و جرم و معصیت و جمع آن «ذنوب» است.حضرت موسی در مناجات خود با خدا، آنگاه که او را به رسالت مبعوث ساخت و فرمان داد که به سوی فرعون برود، چنین گفت:«و لهم علی ذنب فاخاف ان یقتلون

(شعرا /۱۴): برگردن من گناهی دارند از آن ترسم که مرا بکشند» و مقصود از آن، قتل قبطی است که به وسیله موسی در مصر کشته شد. [۱۱] .بنابراین در این که ذنب به معنی جرم و گناه است، نباید تردید کرد، در قرآن این واژه در هفت مورد وارد شده و مقصود از همه، جرم است قرآن خدا را چنین توصیف می‌کند: «عافر الذنب و قابل التوب» (غافر /۳): بخشاینده گناهان و پذیرنده توبه‌ها است» و درباره فرزندان زنده به گور می‌فرماید: «و اذ الموؤدهٔ سئلت، بای ذنب قتلت (تکویر /۹): آنگاه که از دختر زنده به گور شده سؤال می‌شود به چه گناهی کشته شد؟» و همچنین است موارد دیگر.مهم این نیست که بدانیم معنی ذنب چیست، مهم این است که بدانیم که ذنب یک معنی نسبی است که درباره آن انظار و دیدها کاملاً ممکن است مختلف باشد، چه بسا کرداری در نظر فرد یا گروهی جرم و گناه محسوب شود در حالی که همان کردار در نظر فرد و یا گروه دیگر کاملاً یک کردار مطلوب به شمار رود؛ چه بسا کردار و رفتاری از شخص جائر مطلوب است ولی همان کردار از شخصی دیگر نامطلوب و مذموم می‌باشد.تصور این که ذنب به معنای مخالفت با تکلیف الزامی الهی است که کیفر به دنبال دارد کاملاً بی‌پایه است، بلکه حقیقت جرم و گناه، عصیان و طغیان و به اصطلاح قانون شکنی است و اما «قانون» چه کسی؟ آیا قانون خدا، یا قانون دیگران؟ آیا قانون مطلق که تمام انسانها را در بردارد؟ یا قانون نسبی که از آن گروه برجسته است؟و هرگز در لفظ ذنب خصوصیتی به نام خدا یا غیر خدا یا قانون مطلق و یا نسبی نهفته نیست و باید خصوصیات را از قرائن خارجی به دست آورد؟ و این مطلب راه حل مشکل آیه است که بعداً توضیح داده می‌شود.۳- غفران در لغت عرب‌غفر و غفران به معنی ستر و پوشیدن است و اگر به کلاه‌خود «مِغفر» می‌گویند به خاطر این است که سر را؛ می‌پوشاند.عرب به موی گسترده‌ای که گردن و پائین‌تر از آن را می‌پوشاند، غفر می‌گوید [۱۲] و قریب به این مضمون، عبارت لسان العرب است تا آنجا که یادآور می‌شود جمله «غفر الله ذنوبه» به معنی «ستر الله ذنوبه» است، البته این لفظ در موردی به کار می‌رود که متعق آن نامطلوب و ناپسند باشد.۴- چگونه پیروی علت مغفرت است؟۵- مقصود از «ذنب» چیست؟ظاهر آیه می‌رساند که «هدف» از انجام چنین فتحی این بود که خدا گناهان متقدم و یا متأخر پیامبر (ص) را بخشد ولی غفران زنب در صورتی می‌تواند هدف و غایت شمرده شود که یک نوع رابطه‌ای میان آندو باشد. در صورتی که به حسب ظاهر میان آندو، چنین رابطه‌ای وجود ندارد، زیرا موفقیت پیامبر گرامی (ص) و چیرگی او بر دشمن می‌تواند، مایه نشر و گسترش اسلام، و یا شهرت و بلند آوازگی پیامبر باشد، نه مایه بخشوده شدن گناه وی.این همان نکته مهم در آیه است که اگر به صورت صحیح تحلیل گردد، مخالف عصمت، کاملاً خلع سلاح می‌گردد. اصولاً کسانی که با این آیه بر عدم عصمت پیامبر (ص) استدلال می‌نمایند از توضیح این رابطه غفلت جسته و در نتیجه، گام در بیراهه نهاده‌اند، بیان این رابطه و این که چگونه پیروزی سبب شد که خدا گناهان او را ببخشد، کلید فهم آیه است. هرگاه مقصود از «ذنب»، «گناه شرعی و مخالفت با امر الهی» باشد، یک چنین مغفرتی نمی‌تواند هدف پیروزی و یاغایت آن باشد زیرا هیچ گونه رابطه منطقی میان آن دو نیست و در این موقع مفهوم آیه به صورت مبهم در می‌آید زیرا چگونه می‌تواند پیروزی در جنگ، سبب آمرزش گناهان گذشته و آینده انسانی گردد و یک چنین تلازم شبیه گفتار گوینده‌ای می‌شود که در زبانهای معروف است.گنه کرد در بلغ آهنگری به شوشتر زدند گردن مسگریولی هرگاه مقصود از آن «ذنبی» باشد که قریش او را به آن متهم می‌کردند به شرحی که هم اکنون یادآور می‌شویم، در این صورت رابطه میان این دو فعل روشن می‌گردد.شکی نیست که پیامبر (ص) از نخستین لحظه دعوت خود، گام بر خلاف روش نیاکان آنان برداشت و راه و روش آنان و خدایان دروغین آنان را که پرستش می‌کردند، نکوهش نمود، و سرانجام آئین او مایه تفرقه و دو دستگی گشت، از این جهت وی در نظر آنان مجرم و خلافکار شمرده شد - لذا - سران قریش در دیدار خود با ابوطالب به عنوان شکایت چنین گفتند:«ان ابن اخیک قد سب الهتنا و عاب دیننا و ظلل آبائنا فاما ان تکفه عنا و اما ان تخلی بیننا و بینه». [۱۳] .«برادر زاده تو به خدایان ما ناسزا گفته و آئین ما را به زشتی یاد کرده و افکار و عقائد ما را باطل، و نیاکان ما را گمراه قلمداد کرده است یا او را از این کار باز دار، و یا حمایت خود را از او بردار».جرمهای او پیش از هجرت بر محور چنین مسائل دور می‌زند در حالی

که جرم او از نظر قریش پس از هجرت شدیدتر شد زیرا او موجب برخوردهای نظامی و نبردهای خونین در بدر واحد و احزاب گردید و در نتیجه گروهی از بزرگان قریش به خاک مذلت افتادند و سرانجام قریش با قیاسهای باطل خود، او را مجرم‌تر دانسته و هرگز از گناه او چشم نپوشیده بودند.در صلح حدیبیه که پیامبر (ص) انعطاف و نرمش بسیار عظیمی از خود نشان داد آنان به عظمت روحی پیامبر (ص) پی‌بردند و بسیاری از آنان فهمیدند که در محاسبات خود، دچار اشتباه شدند بودند، آنگاه که جانبازی جوانان مسلمان در بیابان حدیبیه از نزدیک مشاهد کردند،معنویت پیامبر (ص) و عظمت او در نظر آنان تجلی کرد،و در سال بعد که پیامبر برای انجام عمره با گروهی از یاران خود به زیارت خانه خدا مشرف شد، مشرکان با انضباط اسلامی و شعارهای کوبنده و در عین حال روح بخش، و تقید پیامبر (ص) به مفاد صلح نامه، کاملاً آشنا شدند و در نتیجه ازپیامبر چهره دیگری در قلوب آنان ترسیم گردید و انسان مجرم، به صورت یک انسان ملکوتی وارسته و مقید به اصول اخلاقی، و منادی صلح و صفا و خیرخواه انسانها تجلی کرد و همگان به خاطر مشاهده این نوع از صفات نیک، و کردار پسندیده خاطرات تلخ گذشته را اعم از قبل از هجرت و یا پس از آن، فراموش کردند و لذا به صورت فردی و یا دستجمعی به تدریج سرزمین شرک را ترک می‌گفتند و به پیامبر می‌پیوستند و اسلام خالد بن ولید و عمرو عاص و افراد دیگر پیش از فتح مکه از ثمرات صلح حدیبیه و یا فتح آن است.خداوند این پیروزی را نصیب پیامبر نمود تا تمام این بدانگاریها و زشت اندیشیهای قریش درباره رسول گرامی از میان برود و مخالفان با قیافه معصومانه وملکوتی او آشنا گردند و اگر این پیروزی نبود مخالفان بر عقیده خود نسبت به وی باقی می‌ماندند.این پیروزی نه تنها این نوع از جرمها و گناهان را برچید، و بر همه پرده نسیان افکند، بلکه او را از یک رشته اتهامهایی مانند کاهن ساحر و مفتری و کذاب و... اقتباس کننده کتابهای پیشینیان، و مانند اینها کاملاً تبرئه کرد زیرا یک فرد کاهن وساحر، نمی‌تواند چنین دولت عظیمی را در یثرب تشکیل دهد که شعاع قدرت آن تا قلب جزیره برسد و سراسر قبائل و ساکنان شبه جزیره متوجه دین و آئین او گردند وهر روز، قلوب بیشتری را تسخیر کند.اصولاً یکی از سنن اجتماعی این است که اگر فردی مدعی مقام و منصبی گردد و یا اصل و تزی را ارائه کند و یا مدعی اصلاح اجتماعی شود، روز نخست انواع ناسزاگوئیها و دشنامها و بلکه تهمتها به سوی او سرازیر می‌گردد ولی آنگاه که اوبه ادعای خود عینیت بخشید و عملاً ـ دارای مقام و منصبی شد و اصل و تز خود را پیاده کرد و اصلاح خود را به گونه‌ای ارائه داد، طبعاً یک چنین عینیتی بر تمام آن همه اندیشه‌ها و ذهنیات خاتمه می‌بخشد.حیات پیامبر (ص) نیزاز این اصل جدا نبود فتح و پیروزی چشمگیر پیامبر در حدیبیه و یا مکه جرمهای خیالی قریش را پنهان ساخت، بلکه همه ناسزاگوئیهایی که ممکن بود بدون پیروزی در ذهن عوام مؤثر افتد، رخت بربست و دیگر در نظر مخالفان نه مجرم و گنهکار بود و نه کاهن و غیب گو، و یا ساحر و جادوگر، بلکه انسانی ملکوتی بود که با واقع بینی و درک واقعیتها و شناخت قوانین آفرینش و مصالح و مفاسد انسانها، جهان عرب را به سعادت رهبری کرد.۶- مقصود از متقدم و متأخر چیست؟در آیات سوره هر چند حد زمانی این تقدم و تأخر بیان نشده ولی طبق بیان یاد شده می‌توان گفت مقصود حوادث به پیش از هجرت و پس از آن است و علت جدا سازی این دو، از هم این است که گناهان پیش از هجرت از دائره لفظ بیرون نبوده و فقط گناه وی همان تبلیغ اسلام و سرانجام تفرقه بوده است.در حالی که یکی از گناهان او پس از هجرت تشکیل حکومت قدرتمندی بود که توانست در پرتو یک ارتش منظم، قوای کفر را درهم بشکند و قهرمانان آنها را به خاک مذلت بیفکند.با توجه به این مقدمات پنجگانه، مفاد آیه آنچنان روشن می‌گردد که دیگر به توضیح زائد احتیاج نیست و کلید فهم مفاد آیه دو چیز است:الف: مقصود از ذنب، ذنب الهی نیست، بلکه ذنبی است که قریش او را به آن متهم کرده بودند.ب: هدف بودن مغفرت و پوشانیدن ذنوب در صورتی به نحو صحیح تجلی می‌کند که مقصود ذنب نسبی و حاکم و داور آن قریش و دشمنان پیامبر باشد، نه ذنب الهی و مخالفت با تکالیف الزامی خداوند بزرگ.گفتاری از امام هشتم - بیان یاد شده صورت گسترده از گفتار امام رضا (ع) است آنگاه که مأمون از حضرت مفاد آیه را سؤال کرد:مأمون: ای فرزند پیامبر آیا از عقائد شما این نیست که پیامبران از گناه معصوم و پیراسته‌اند؟امام: چرا.مأمون: پس معنی

گفتار خـدا درباره پیامبر بزرگوارمان چیست؟ آنگاه که فرمود: «لیغفر لک الله ما تقـدم من ذنبک و ما تأخر»؟امام: هیـچ کس در نزد مشـرکان مکه به انـدازه پیامبر خدا، جرم نداشت آنان سیصد و شـصت بت را می‌پرستیدند آنگاه پیامبر (ص) آنان را به یکتا پرستی دعوت کرد این کار بر آنان سـخت گران آمـد و همگی گفتنـد:«اجعل الالهـهٔ الها واحدا ان هذا لشـیء عجاب و انطلق الملامنهم ان امشوا و اصبروا علی الهتکم ان هذا لشیء یرادما سمعنا بهذا فی الملهٔ الاخرهٔ ان هذا الا اختلاق» (ص /۵-۷)«آیا خدایان متعدد را یک خـدا قرار داده این چیز عجیبی است بزرگان آنان (از محضـر ابوطالب) بیرون آمدنـد و گفتند بروید در راه حفظ خدایان بردبار و با اسـتقامت باشـید این چیزی است که خواسـته شده است ما این سخن را در آخرین شریعت نیز نشنیده‌ایم (طبعاً از افسانه‌های پیشینیان است) این جز دورغ چیزی نیست».آنگـاه که پیامبر (ص) مکه را فتـح کرد و پیامبر را با خطا «انا فتحنا لک فتحا بینا» مخاطب ساخت در این موقع گروهی از مشـرکان مکه اسـلام آوردنـد و برخی دیگر مکه را ترک گفتنـد، و گروه دیگر که به حـالت شـرکت بـاقی ماندند، نتوانستند یکتاپرستی را انکار نمایند از این جهت گناه او نزد مردم مکه بخشوده و پوشیده شد.مأمون: خدا خیرت دهد ای ابا الحسن. [۱۴] .

پاورقی

[۱] بصائر الدرجات، ص ۱۳۴.

[۲] صـحیح مسلم، ج ۸، ص ۷۲، باب اسـتحباب الاسـتغفار و الاسـتکشار منه - لفظ یغان صـیغه مجهول از ماده «غین» به معنی ستر و پرده و ابر است.

[۳] به شفای قاضی مراجعه فرمائید.

[۴] اعمال نیک خوبان، گناه مقربان خدا محسوب می‌شود.

[۵] اوصاف الاشراف، ص ۱۷.

[۶] برای اطلاع از اصل دعا رجوع شود به کشف، الغمه، ص ۴۳.

[۷] کشف الغمه، ج ۳، ص ۴۲ - ۴۴.

[۸] اسباب النزول واحدی، ص ۲۱۸.

[۹] تفسیر قمی، ج ۲، ص.]

[۱۰] المقاییس، ج ۲، ص ۳۶۱.

[۱۱] لسان العرب، ص ۳۸۹.

[۱۲] مقاییس اللغه، ج ۴، ص ۳۸۶.

[۱۳] سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۵.

[۱۴] بحارالانوار.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خـدا جهاد نماییـد؛ این برای شـما بهتر است اگر بدانید حضـرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشـهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی

آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابـل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عـده ای خیر انـدیش اداره و تامین گردیـده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضـر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صـاحب اصـلی ایـن خـانه (قـائمیه) امیـد داشـته و امیـدواریم حضـرت بقیه الله الاـعظم عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف تـوفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شـماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شـماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سـندش، از امام حسـین علیه السـلام -: هر کس عهـده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جـدا کرده است و از علوم مـا که به دسـتش رسـیده، به او سـهمی دهـد تا ارشاد و هـدایتش کنـد، خداونـد به او می‌فرمایـد: «ای بنـده بزرگوار شریـک کننـده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سـزاوارترم. فرشـتگان من! برای او در بهشت، به عـدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسـکری علیه السـلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشـتن بینـوایی ضـعیف را دارد و تـو او را از دسـتش می‌رَهـانی، یـا مردی نـاصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضـعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سـپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسـند زیـد: امام حسـین علیه السـلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخوانـد و او اجابت کنـد، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».